

ندیده که چه سختی همی رسد کسی که از
دو هاشم بد را میکنند ندانی قیاس
کن که چه حالت بود درین ساعت
که از وجود عزیزی بد را شود جانی
کفتم تصوف هرگز از خیانت بد را کوی
و او هم را بر طبیعت مستولی نکرده
فیلسوفان گفته اند مزاج اگر چه مستقیم
بود اعتماد بقا را شاید و مرضی اگر
چه هایل بود دلالت کلی بر هلاک
نکند اگر فرمای طیب را بجوینم تا بقا
کند که به شوی گفت مثنوی در بست
بر هم نماند طیب ظریف چون خراف
بند او فتاد خراف حواجه در بند
نقش ایوانست خانه از پای بست
در بدانت بر مردی نزارع می ناید
بیراز صدش همی ناید چون محبط
شد اعدال مزاج نه عزیمت اثر کند

درین مصلحت که می بینی فکر کرده ام صبر با
جفا و او سهل تر می نماید که در وی اثر
دیدار او حکما گفته اند که دل بر مجاهده
نماید آسان تر است که جسم از مشا بدن
نماید کرفتن **مثنوی** هر که دل پیش در بری
دارد برایش در دست تو بگری
در آرد آهوی بی یال بند در کردن
بدر نشاید بر کرد جفا کند بیاید بر
مثنوی را و زنی از دست کفکش
چند از آن روز گفته استغفار نکند
دوست مزینان در دست دل بخادم
بر آنچه خاطر اوست که بلطف نبرد چون
چون از خونند و بر بزم بر آند و دانند **حکایت**
در عفو و جوانی چنانک افتد و در
با تا بد سری بتری دانستم حکم آنکه
حلقی داشت طیب لاد او حلقی بالبد

مثنوی
درین مصلحت که می بینی فکر کرده ام صبر با
جفا و او سهل تر می نماید که در وی اثر
دیدار او حکما گفته اند که دل بر مجاهده
نماید آسان تر است که جسم از مشا بدن
نماید کرفتن مثنوی هر که دل پیش در بری
دارد برایش در دست تو بگری
در آرد آهوی بی یال بند در کردن
بدر نشاید بر کرد جفا کند بیاید بر
مثنوی را و زنی از دست کفکش
چند از آن روز گفته استغفار نکند
دوست مزینان در دست دل بخادم
بر آنچه خاطر اوست که بلطف نبرد چون
چون از خونند و بر بزم بر آند و دانند حکایت
در عفو و جوانی چنانک افتد و در
با تا بد سری بتری دانستم حکم آنکه
حلقی داشت طیب لاد او حلقی بالبد